



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

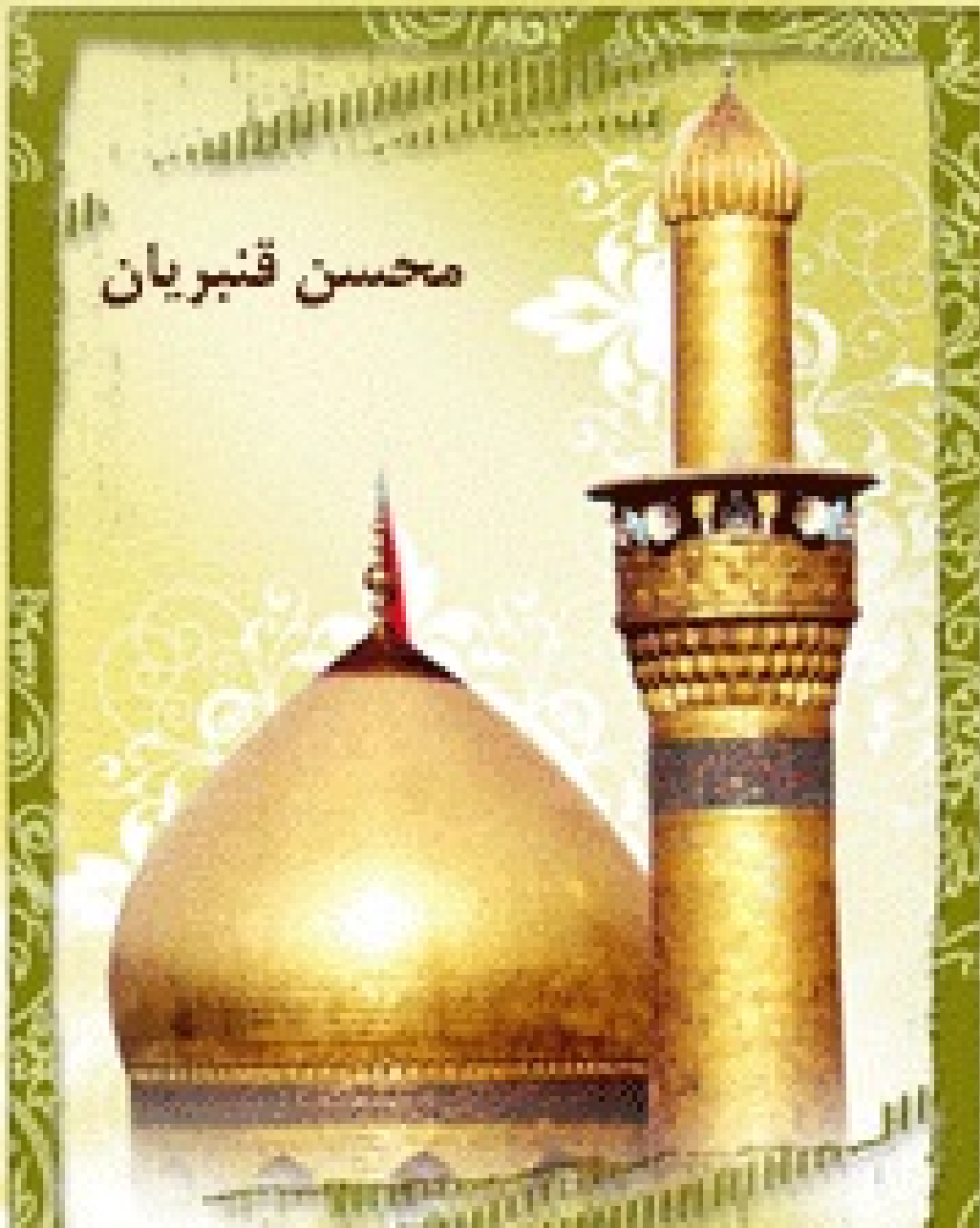
گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

حسین علیہ السلام
زیباساز حیات



محسن قنبریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حسین زیباساز حیات

نویسنده:

محسن قنبریان

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی تبیان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	حسین زیباساز حیات
۶	مشخصات کتاب
۶	چکیده
۷	زیباسازی حیات
۷	منت‌های حس زیباجویی
۷	معمای زیبایی و بلا
۸	گام اول در زیباسازی حیات
۹	برقراری ارتباط زیبا با پدیده‌های زیبا
۹	درک مفهومی و درک مشهودی زیبایی‌های معنوی
۱۰	امام زیباساز حیات
۱۰	تلازم زیباسازی حیات با تولی و تبری
۱۱	گام دوم در زیبا سازی حیات
۱۱	تعیین فاصله با پدیده‌ها
۱۱	انضمام‌های مجازی و مشکل زیباسازی
۱۲	بلایای زیبایاب
۱۲	بلا و زیباسازی حیات
۱۳	اثبات ملازمه
۱۳	حسین زیباساز حیا
۱۴	کربلا گالری زیبایی‌ها
۱۶	تولی جوهره حیات
۱۶	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

حسین زیباساز حیات

مشخصات کتاب

عنوان: حسین (ع) زیباساز حیات

پدیدآورندگان: امام سوم حسین بن علی (ع) (توصیف گر)

محسن قنبریان (پدیدآور)

نوع: متن

جنس: مقاله

الکترونیکی

زبان: فارسی

صاحب محتوا: مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان

توصیفگر: باب بلا

تولی و تبری

حسن و قبح زیبا شناختی

وضعیت نشر: قم: مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، ۱۳۸۷

چکیده

در مواجهه با پدیده های زیبا، در انسان میل فطری بیدار می شود که انفعال نفسانی می یابد. امتداد این میل زیباخواهی به سوی زیبا کردن حیات انسانی به وسیله پدیده زیباست؛ نه کمتر... اما علی رغم این، با وجود پدیده های زیبا در زندگی، نوع آدمیان زندگی خویش را زیبا نمی بینند، ولو لحظات زیبا دارند. از سوی دیگر، با کسانی مواجه می شویم که ادعا دارند زندگی شان زیباست و حال این که پدیده زیبایی در آن نمی بینیم، بلکه به چشم ما و قول خود آنها در بلا، زیبایی دیده اند! چگونه زندگی اینها از بلا زیبا می شود و ما نمی توانیم در خلا زندگی زیبا داشته باشیم؟! بارزترین نمونه آن دسته، بازماندگان کربلایند... گام اول در زیبا سازی حیات، برقراری ارتباط زیبا با پدیده های زیبا می باشد. وقتی پدیده زیبایی را می خواهیم به خود منضم کنیم می تواند با دو وصف زشت یا زیبا صورت گیرد که بدون وصف زیبا حتی با آمدن پدیده زیبا، زندگی زیبا نمی شود... این اوصاف زیبا وجود محسوس ندارند و وجود مفهومی دارند و اگر بخواهیم واجد آنها شویم، باید در مواجهه با آنها همان اتفاقی بیفتد که در پدیده محسوس با ما می افتد. ملموس و محسوس شدن اینها مشکل جدی اخلاق هم هست، ولی در مکتب ما امام (ع) مجسمه این زیبایی ها است که قربت با او به حس و شهود این زیبایی ها می انجامد و از این رو زیباسازی حیات با تولی و تبری تلازم دارد... برای ژرف اندیشان، مشهود است که حتی به انضمام زیبایی پدیده های زیبا، باز زندگی الزاماً زیبا نمی شود، یعنی زیبایی وصف حیات نمی گردد و هنوز زیبایی ها در حاشیه زندگی ما قرار دارند. از این رو گام دوم در زیبا سازی حیات با تعیین فاصله با پدیده ها برای کشف زیبا از زیبا ناست... سپس به این مطلب مهم متوجه می شویم که در عالم مُلک هیچ پدیده زیبای حسی واقعاً منضم به ما نمی شود. انضمام ها همه نسبت های اعتباری فرضی و مجازی اند. ملکیت، زوجیت، ریاست و... همه ساخته ذهن اند و هیچ مابه ازای منشأ انتزاع خارجی هم ندارند. از این رو بین ما و پدیده های زیبا همیشه فاصله ای است و آنها بیرون از ما در حاشیه زندگی ما می مانند و فقط آنات و لحظه هایی را برای ما زیبا می کنند... بلایا هم زیبانما را از زیبا مشخص می کنند و هم میزان پایداری زیبایی ها را می نمایانند و غیر از

این، در خدمت عمومی یک دسته خدمات خاص هم برای عده‌ای دارند که به غیب ایمان دارند و باور کرده‌اند که مُعطی شیء نمی‌تواند فاقد شیء باشد و به همین جهت در پی ایجاد سنت واقعی با اویند... هر چه از عالم ماده فاصله بگیریم، به علت از بین رفتن تراحم، تناسب و زیبایی بیشتر، درک هم لطیف تر می‌شود. بدین دلیل برای این دسته؛ در گردونه بلا و شکستن قالب‌ها و آینه‌های مجاز، حقیقت زیبا بیشتر رخ می‌نمایاند و چون این تعالی همراه نوعی سلوک معنوی است و جان، ترقی کرده است، لحظات زیبایی ندارند، بلکه حیاتشان به آن مقام ترقی کرده و زیبا شده است (حیات طیبه). امام (ع) خود بهترین، زیباترین و پایدارترین صنع زیبای خداست. همه زیبایی‌های عالم ماده و مثال از جان او گذشته است، چون او مجرای فیض خدای زیبایی‌هاست. دیگر این که، درک زیبایی‌های امام منجر به ایجاد نسبت با او می‌شود، اما این نسبت دیگر مجازی و فرضی نیست، بلکه وجود حقیقی است که منشأ انتزاع در خارج دارد و «تولی» نام داد. مقام تولی، انضمام به حیات امام و رسیدن به «حیات محمدی» است که در پی گذشتن از «خود» در رسیدن به آستان امام «حلت بفنائک» حاصل می‌شود... در کربلا هر چه بلا بیشتر می‌شود، زیبایی‌های حقیقی و پایدار عالم مثال و عقل بیشتر جلوه می‌کند و جان شهیدان بدان گره می‌خورد... به طور کلی ایمان و تولی جوهره حیات انسانی است و همه زیبایی‌هایی که مؤمن از آن برخوردار می‌شود، تجلی وصف جان خود اوست که خدای صورت آفرین شکل قصر و قصور و... صورتگری کرده است: (لکن الله حیب الایمان و زینه فی قلوبکم).

زیباسازی حیات

منتهای حس زیباجویی

انسان در مواجهه با پدیده‌های زیبا، به مقدار زیبایی و میزان درک آن، از آن متأثر می‌شود و حس خاصی به او دست می‌دهد. اما به راستی این انفعال نفسانی تا کجا امتداد دارد؟ آیا با فروبردن لحظه‌ای از حیات ما در زیبایی به اتمام می‌رسد، یا از لحظه‌ها می‌گذرد و در زندگی ما امتداد می‌یابد؟! با اندکی درنگ در می‌یابیم حس زیباجویی ما تا جایی که آن پدیده زیبا را «جزء زندگی» شخصی ما یا در شکل متعالی تر «ما را ضمیمه به آن زیبایی» کند، امتداد دارند؛ نه کمتر از آن. اثبات این مطلب نیاز به رنج زیادی ندارد. وقتی شما گل زیبا و بی نظیری را در طبیعت می‌بینید که موجب انبساط درون شما گردد، بی‌درنگ آن را به گلخانه خویش منتقل می‌نمایید. هم چنین است دیدن یک پری روی. اگر واقعاً ایجاد بهجت و انبساط عمیق در کسی بنماید؛ به کمتر از آن بسنده نمی‌کند که او را جزء زندگی خود نماید. ممکن است گفته شود این ریشه در خودخواهی انسان دارد. اما تحلیل دقیق تر ما را به یکی از داشته‌های انسانی به نام «حُب ذات» می‌رساند. البته در مراحل ابتدایی در خودخواهی بروز می‌کند، اما در مراحل تصعید شده‌اش فرد حاضر است از خود هم بگذرد و خود را بدان پدیده زیبا ضمیمه کند؛ مثلاً از هم کفوی و همسری با آن پری روی دست شوید و به مستخدمی مکانی درآید که او از آن سرا می‌گذرد! اما با توجه به هر دو قسم یاد شده، انسان‌ها دنبال زیباسازی حیات خویش با پدیده‌های زیبا و درک زیبایی آنها نیستند؛ نه فقط زیباسازی لحظات و آنات.

معمای زیبایی و بلا

علی‌رغم فراوانی پدیده‌های زیبا در عالم و درک زیبایی آنها، نوعاً انسان‌ها حیات خویش را زیبا نمی‌بینند. مثل این که پدیده‌های زیبا نتوانسته‌اند «زندگی» ما را زیبا کنند و فقط لحظات زیبایی را در خاطر ما ثبت کرده‌اند؛ و هنوز در «حاشیه زندگی» ما قرار دارند. از سوی دیگر، در زندگی، با کسانی و لو محدود مواجه می‌شویم، یا احوالشان را می‌خوانیم که از داشتن پدیده‌های زیبا - به زعم ما - محروم بوده‌اند، اما خود می‌گویند: «حیاتشان» زیباست. نمونه بارزش بازماندگان کربلاست. آنچه در آن دشت بلاگذشت،

به چشم ما جز پدیده‌های زشت و مخوف نبود اما بازماندگان آن می‌گویند: «جز زیبایی ندیده‌اند!» چگونه است که از نعمت و خوشی‌ها و زیبایی‌ها، حیاتمان زیبا نمی‌شود، اما آنها با بلاها، زندگی‌شان زیبا شده است؟! اگر در منظره‌ای پر سبزه با جویباری روان و صدای قناری و قُمری، انسان محبوبی را که سال‌ها از او جدا بوده پیدا کند و به او ساغری از شراب طهور پیش کش کند! البته زیباست و دل‌انگیز! اما چگونه جدا شدن از محبوبی که هیچ وقت از او جدا نبوده، در صحرایی سوزان و بی‌آب با لبی عطشان و کبود از تشنگی، در حالی که غرق تیر و ترکش است، زیباست؟! یک خرق عادت و اعجاز در هنگام یأس و ناامیدی از نداشتن فرزند در زمان پیری خود و همسر، به جوان شدن همسر و نوید فرزندی پسر از سوی ملکی آسمانی، البته پدیده‌ای است زیبا و شگفت، اما بر سر دست گرفتن قنناق آخرین قربانی، در حالی که از تشنگی بال‌بال می‌زد و تمنای اندکی آب و در عوض گوش تا گوش سر او را بریده دیدن چگونه زیباست و زیبایی‌ساز؟!... اینها نمونه‌هایی از معمای عظیم خلقت، یعنی کربلای حسین‌اند. معمای زیبایی و بلا! نه فقط زینب کبری (س) و زنان و کودکان، حرفشان این است. زبان حال و قال چند تن از مجروحان و اسیرانی که از آن دشت پر بلا نیمه جانی به در بردند نیز همین است. «موقع بن ثمامه اسدی صیداوی» با جراحات شدید، از سوی قومش به کوفه منتقل می‌شود. عیدالله با خبر می‌شود و قصد کشتن او را می‌کند با شفاعت قوم، او را رها می‌کند، اما به اسارت و تبعید (در زاره) درمی‌آورد. او یک سال در تبعید و زنجیر می‌ماند، ولی هرگز ندامتی ابراز نمی‌کند. او هم، جز زیبایی ندیده است؛ تا پس از یک سال در همان حال جان می‌دهد. «سواربن ابی عمیر نهمی» نیز قصه‌ای شبیه «موقع» بن ثمامه دارد. اما این شش ماه یا یک سال عقب افتادگی از بلاجویان کربلا که در اسارت دشمن با زخم و جراحات‌های شدید، سپری شد، چیزی از شعف او نمی‌کاهد، تا به یاران ملحق می‌گردد. مؤید ما، سلام خاص امام - عصر ارواحنا فداه - در زیارت ناحیه به اوست: «السلام علی الجریح المأسور سوار بن ابی عمیر نهمی». همین گونه است قصه «عمر بن عبدالله جندعی» هم که تا آخرین ساعات کنار امام (ع) خویش است، هنگام حمله به خیام در کنار امام (ع) مردانه جنگید، تا بر اثر زخم‌های زیاد و ضربتی که بر سرش می‌خورد بر زمین می‌افتد. عمو زادگان او را نجات می‌دهند، او هم قریب یک سال در بستر ابتلا بود، اما هنوز مشعوف آن زیبا خانه، تا جام شهادت سر می‌کشد. نمونه ماندگار دیگر، «عابس بن ابی شیب» است که از شجاعت و دلیری‌اش کسی جرئت نزدیک شدن به او را نمی‌کرد. از این رو، دشمن به سنگ باران و تیرباران او دست زد. و در این وقت بود که او بی‌باکانه زره و کلاه خود خویش را کند و وقتی دشمن به او ندا داد که: «آیا نمی‌هراسی که در گرما گرم جنگ سر برهنه‌ای؟» جمله‌ای جواب داد که ترجمان دیگری از همان معمای زیبایی و بلا است. فرمود: «آنچه از دوست به دوست برسد، آسان (و زیبا) است». شب عاشورا وقتی امام (ع) وارد خیمه زینب کبری (س) شد؛ آن بانو از امام (ع) پرسید: «آیا از تصمیم یارانت آگاهی؟ ترسانم که در وسط کارزار رهایت کنند». امام (ع) در یک جمله، باز همان معمای عجیب را ترجمه می‌نماید: «آری به خدا سوگند! آنها را به درستی آزمودم آنها را جز این گونه نیافتم که همانند علاقه کودک به پستان مادر، به شهادت سخت علاقه دارند!» این میل عجیب به تیر و ترکش، مگر بدون لذت و درک زیبایی ممکن بود؟! امام (ع) راست می‌گفت؛ یک نمونه این آزمون چند لحظه قبل از آن، بیرون خیمه زینب کبری (س) اتفاق افتاد. وقتی «نافع بن هلال» از پس قدم‌های امام (ع) می‌آمد. امام راهی را بین دو کوه به او نشان داد و تاریکی شب را هم به رخ کشید و به او فرمود: خود رانجات بده! اما «نافع» خود را بر سر قدم‌های امام (ع) انداخت و پای مبارکش را بوسه باران کرد که چنین نجاتی نمی‌خواهد! چرا بلا-جویی و شهادت نزد اینان زیباتر از عافیت است؟! نمونه دیگرش، بعد از تکلم امام (ع) با زینب کبری (س) رخ داد. وقتی «نافع» صحبت‌های زینب (س) را شنید و به یاران گزارش داد و چه ولوله‌ای شد آن شب در کربلا.... چگونه اینها در حین عُسْر و بلا زیبایی می‌یابند و ما از یُسْر و رَخا هم زیبایی نمی‌یابیم؟! بلا چگونه زندگی اینها را زیبا می‌کند که سخن گوی به حق ناطق ایشان نزد بی‌خبران بانگ برمی‌آورد: «ما رأیت منه الا جمیلاً!»

برقراری ارتباط زیبا با پدیده‌های زیبا

بی‌تردید در «زیبا شدن حیات» سه عنصر محوری نقش آفرینند: الف) پدیده‌های موزون و متناسب (زیبا) در خارج؛ ب) مُدِرک زیبایی در درون ما؛ ج) برقراری رویکرد و ارتباط زیبا بین ما و آن پدیده زیبا. رأی معقول و مقبول در زیبایی‌های حسی این است که آنها نه از «معقولات ماهوی» اند، که وجودی مستقل در خارج داشته باشند - یعنی یک پدیده باشد و یک زیبایی - چنانچه برخی معتقدند و نه فقط احساسات و عواطف انسانی‌اند که هیچ منشأ انتزاعی هم در خارج نداشته باشند، بلکه از معقولات ثانی فلسفی‌اند؛ یعنی منشأ انتزاع در خارج دارند، نه وجود منحاذ و مستقل. باید پدیده‌ای دارای موزونیت و تناسب خاصی باشد، تا ذهن و مُدِرک انسانی از آن زیبایی دریافت نماید. به تعبیر فلسفی عروض ذهنی و اتصاف خارجی دارند. روشن است چنانچه نبودن تناسب و موزونیت و... در عدم درک زیبایی نقش دارد. نبودن قوه درک زیبایی در ما هم، منجر به عدم درک زیبایی می‌انجامد. اگر به علت اختلال‌های روانی چنین درکی از انسان ساقط شود، او پدیده‌هایی را که در انسان‌های معقول ایجاد شعف و بهجت می‌نماید زیبا نمی‌بیند. این دو عامل در «زیبا دیدن» پدیده‌ها و درک زیبایی نقش آفرینند، اما «زیبا شدن حیات» در گرو امتداد این حس، یا ضمیمه شدن، یا ضمیمه کردن آن پدیده زیبا به زندگی ممکن می‌شود. حال همین انضمام می‌تواند به دو وصف زشت و زیبا صورت گیرد؛ که هر کدام نقشی فوق‌العاده در زیبا شدن یا زیبا نشدن حیات دارند. بسا، پدیده‌ای زیبا وارد زندگی ما بشود و ضمیمه به ما گردد، اما حیات در زندگی را زیبا ننماید. فرض کنید کسی می‌خواهد، زیبا رویی که درک زیبایی مدحش کرده است، به خود ضمیمه کند. والدین از ارتباط این دو ناراضی‌اند. پس انضمام او با دروغ و خیانت و ارتکاب جرایمی مثل قتل برخی از وابستگان صورت می‌گیرد. ای بسا! زیبا با عقد زوجیت به او منضم می‌شود. اما حتی با رضایت بازماندگان و پیش نیامدن تلخی زندان و قصاص، زندگی این دو زیبا نمی‌شود. این نیاز به برهان ندارد و با تورقی در روزنامه‌ها و حوادث دیروز و امروز قابل تأیید است. در مقابل، زندگی زیبایی را می‌بینید که در آن پدیده زیبایی - به زعم ما - به چشم نمی‌خورد؛ دختری که با یک جانباز از کار افتاده و به لحاظ ظاهری شکسته و ناموزون ازدواج کرده، اما حکایت زندگی و حیات زیبایشان ضرب المثل است. این هم در مملکت اسلامی ما نمونه دارد و بسیاری، آنها را می‌شناسند. این جا اوصافی مثل تواضع، صداقت، ایثار و مروّت و... با پدیده‌های معمولی، زندگی زیبا می‌سازد. آن جا اوصاف، خیانت خودخواهی، دروغ، هرزه‌گی و... از پدیده‌های زیبا، زندگی زشتی می‌سازد. این اوصاف که موضوعات گزاره‌های اخلاقی یا زیبایی‌های غیرحسی‌اند، نقش عمده در زیباسازی حیات دارند. یکی از کارکردهای مهم دین هم تعریف و تحدید و ترغیب به اوصاف زیبا و تحذیر از اوصاف زشت برای زیباسازی حیات می‌باشد.

درک مفهومی و درک مشهودی زیبایی‌های معنوی

این اوصاف و ارتباط‌ها که دخل تمام در زیبا شدن یا زیبا نشدن حیات - علی‌رغم پدیده‌های زیبای حسی - دارند، خود اموری نامحسوس‌اند. گر چه آثار و لوازمشان ملموس و محسوس است، خود نوعی وجود معنوی و معنایی دارند. اثر خیانت دیده می‌شود، اما خود خیانت نه. همچنین است صداقت، خودخواهی و تواضع و... حال نکته مهم این که اگر بخواهیم اوصاف زیبای این چنینی را در خودمان پدید آوریم و از اوصاف زشتش برحذر باشیم، تا در زیبا سازی حیات کام یاب باشیم، لازم است همان اتفاقی که در مواجهه با یک پدیده زیبای حسی در ما می‌افتد، این جا هم بیفتد و ما را منفعل کرده ایجاد کشش و شیدایی بنماید. این مشکل جدی زیبایی‌های معنوی و هم مشکل اخلاق عملی است. اگر اینها سیاهی بر کاغذ یا فقط مفهوم ذهنی با وساطت الفاظ باشند، چنین تناسب و موزونیتی - لاقلاً برای سطح عمومی جوامع - ندارند که ایجاد شیدایی و دلبری کنند، اما اگر مجسم و محسوس یا مشهود ما شوند - چرا؛ همان اتفاق می‌افتد. و ما مشعوف زیبایی آنها می‌شویم و در به دست آوردن آنها، همچون پدیده‌های زیبای

حسی می‌کوشیم. هیچ کس نیست که از گذشت و ایثار هنگام شهود آن و هنگام درک مفهومی آن، مقداری زیبایی درک کند. آیا مواجهه با «دهقان فداکار» در کودکی - ولوبا روایت نه رؤیت - با جست و جوی مفهوم ایثار و گذشت در لغت نامه‌ها به یک اندازه در مادرک زیبایی سنت به مقوله فداکاری دست می‌کند؟! مسلماً خیر! نمونه اول دیدن محسوس زیبایی و نمونه دوم درک مفهومی آن است.

امام زیباساز حیات

حال از کجا «مجسمه زیبایی‌های معنایی» را بیابیم؟ بنشینیم تا افراد دیگری که در بضاعت مثل خود مایند، برایمان تابلوی زیبایی‌های معنایی و ربطی شوند، تا در ما ایجاد شعف کرده و ما نیز واجد آنها شویم؟! حکم به چنین چیزی، نوعی تسلسل است و عملاً هم، ظهور تجلیات زیبایی‌های معنایی در یک فرد، یا افرادی در یک جامعه آن هم به شکل خیره‌کننده، کمیاب یا نایاب است. این جاست که خداوند به داد بندگان خود رسیده است. - امام (ع) - یا ولّی خدا کسی است که خدا همه این زیبایی‌ها را یک جا و در حد اعلا - در وی متجلی و ظاهر کرده است. آشنایی و انس به او، به شهود همه این زیبایی‌ها و بقیه قصه که ایجاد کشش و شیدایی و سپس به دست آوردن آنها در نتیجه برقراری نسبت‌های زیبا با پدیده‌ها و زیبا شدن حیات می‌انجامد را با خود خواهد داشت. ذکر این نمونه‌ها، هفتاد من کاغذ شود و تاریخ زندگانی این «صنایع الهی» مملو از زیباسازی حیات آدمیانی است که به آنها انس و دل بستگی داشته‌اند. در یک جمله پیامبر اکرم (ص) همین مطلب را درباره مادر امامان (ع) زهرای مرضیه (س) فرمود: «و لو كان الحُسن شخصاً لكان فاطمه بل هی اعظم...»؛ اگر تمام حُسن و زیبایی به تشخص درمی‌آمد و شخصی می‌شد، هر آینه فاطمه (ع) می‌شد، بلکه زهرا (س) از آن هم عظیم‌تر و زیباتر بود!». یعنی زهرا (س) و اولاد طاهر او را هر وقت ببینید در حین یکی از تجلیات اخلاقی و زیبایی‌های معنوی، آنها در حد کمال و اعلا می‌بینید. زیبایی‌های معنوی نقاش خلق اینان نیست، عین خلقشان است «سجیتکم الکرّم» او را می‌بینی، یا در حین کرم و سخاوت بی‌منت، یا در عفاف و حیای مثال زدنی، یا در شجاعت و غیرت بی‌نظیر، یا در خشوع و تواضع بی‌مانند...

تلازم زیباسازی حیات با تولی و تبری

روشن شد که در انسان یک میل عمیق و فطری وجود دارد که به اصل بودن و حیات داشتن بسنده نمی‌کند، بلکه در تکامل همه جانبه، از جمله زیباسازی آن میل عجیبی دارد. این میل نهفته فطری در مواجهه با هر پدیده زیبای محسوس بیدار می‌شود ما را به خود می‌خواند، اما زیباسازی حیات - که غیر از زیبا دیدن پدیده‌هاست - به انضمامی با وصف زیبا بستگی دارد و این، یعنی راه پیدا کردن مقوله‌هایی در فرایند زیباسازی حیات است که آنها را در اخلاق، به خوب و بد و در زیباشناسی، به زشت و زیبای معنوی می‌شناسیم. برای زیباسازی حیات خداوند دو عنصر آن را در اختیار ما قرار داده و برایمان حصولی است و آن رو «پدیده‌های زیبا» و «مُدِرک زیبایی» هستند. اما عنصر دیگر را از ما خواسته و تحصیلی است و آن عنصر ارتباط زیبا با پدیده‌هاست که خود، متصف به زشت و زیباست. در این خصوص باید انواع ارتباط‌ها و تناسب‌های معنایی را احصا و به زیبای آنها چنگ زد و از زشت آنها دوری جست، تا در زیباسازی حیات موفق بود. این چنگ زدن به خوبی‌ها و زیبایی‌های معنایی و دوری و دشمنی با اضداد آنها، یعنی زشتی‌های معنایی در فرهنگ شیعی به «تولی و تبری» شناخته می‌شود و چون امام (ع) مجسم همه خوبی‌ها و زیبایی‌های معنایی است: «ان ذُکر الخیر کنتم اؤله واصله و فرعه و معدنه و مأویه و منتهاه» تولی یک جا، یعنی دل دادگی به امام (ع) و تبری؛ یعنی دوری از دشمنان آنها که تجسم همان زشتی‌هایند. پس برقراری ارتباط دائمی و دلدادگی با امام (ع) شرط و ضامن زیباسازی حیات (در این سطح) است، چون ارتباط با او؛ یعنی ضمیمه شدن اوصاف زیبا در حیات ما و کشش و دل دادگی به ما در اثر درک

زیبایی‌های معنایی او: «ما خَصَّینَا به من ولایتکم طیباً لَخْلَقْنَا (یا لَخْلَقْنَا) و طَهَّارَةً لَا نَفْسَنَا و تَرْکِیَّةً لَنَا». اگر دل دادگی به او در رأس کشش‌ها قرار گیرد و روابط ما با سایر پدیده‌ها، زیر پر آن قرار گیرد گامی در زیبا شدن حیات برداشته شده است؛ مثلاً با رعایت عفت و صداقت، زیبا را به خود منضم می‌کنیم، با دوری از تکاثر و رعایت عدالت چیزی را مالک می‌شویم و...

گام دوم در زیبا سازی حیات

تعیین فاصله با پدیده‌ها

در «زیبا دیدن» پدیده‌ها تعیین فاصله دید بسیار مهم است؛ دیدن چشم و ابروی زیبا از زیر میکروسکوپ بسیار زشت و وحشتناک است، چنان که ماه گردون از روی زمین این چنین زیبا و فریبنده است. چون «زیباسازی» حیات از «زیبا دیدن» می‌گذرد، تعیین فاصله در این هم، نقش عمده‌ای ایفا می‌کند. بسا پدیده‌هایی را زیبا می‌بینیم و با «وصفی زیبا» هم بدانها نزدیک می‌شویم و به حیات خود ضمیمه می‌نماییم، اما باز حیات زیبا نمی‌شود، چون اساساً آن پدیده زیبا نبوده است، یا زیبایی خود را از دست داده و ما فریب خورده‌ایم. به دیگر سخن، باید از اول به زیبا بودن پدیده‌ای مطمئن شویم و سپس تلاش برای ضمیمه کردن آن به زندگی (به نحو زیبا) اقدام کنیم. اگر فقط بخواهیم لحظه‌هایی لذت ببریم، یا آنات زیبایی داشته باشیم، فرقی نمی‌کند، آن پدیده خارجی واقعاً زیبا باشد یا نه، همین که ما زیبا ببینیم کافی است، ولو اصلاً چیزی در بیرون از ما نباشد و ما خیال‌های فریبنده خویش را به نظاره نشسته باشیم. اما اگر بخواهیم حیاتمان را زیبا کنیم، یعنی به میل زیبا خواهی خود پاسخ نهایی دهیم، لازم است ابتدا از زیبایی پدیده و ماندگاری آن مطمئن باشیم، تا دست به کار زیباسازی حیات با آن شویم. درک همین مطلب است که انسان عاقل را وا می‌دارد، در هنگام دیدن گلی زیبا و خیره‌کننده، علی‌رغم درک زیبایی و شیدایی حاصل از آنرا نچیند و در جیب خود نهد. چون می‌داند آن گل زیبا، جز زیبا کردن لحظه‌ای برای او هنری ندارد؛ چیدن همان و برچیده شدن زیبایی‌اش همان. اگر عکس دختر جوان خوش سیمایی در کادری زیبا نشانت دهند؛ البته درک زیبایی خواهی داشت، اما اگر در آن کادر پیرزن زشت و چروکیده‌ای یا دختری جوان، اما زشت شده به علت سوختگی یا تصادف را هم بیفزایند، درک زیبایی‌ات می‌کاهد. ای بسا! مجموعه‌ای را زشت بینی! اگر بگویند این پیرزن یا دختر همان دختر قبلی است، اما پنجاه سال بعد یا یک ماه بعد؛ عاقل تأیید می‌کند که آن چهره جوان و جذاب فقط برای زیباسازی لحظه‌ها و ایامی قابلیت دارد. اگر کسی بگوید: «برای زیبا شدن زندگی این کارها لازم نیست، همین که لحظه‌ها و روزهای زیبایی داشته باشیم چون زمان به هم پیوسته است، در کل زندگی زیبایی خواهیم داشت، گوشه‌ای از آن را دیدن یک رخ زیباست و گوشه‌ای گلی زیبا و...» می‌گوییم معلوم است خوب نیندیشیده است، چون آن میل فطری و باطنی به نظاره‌گری ما بسنده نمی‌کند اگر در پی ارضای آن افتادیم - که عملاً هم در مواجهه با برخی زیبایی‌ها می‌افتیم - و از قضای آن پدیده، نتوانست زندگی را زیبا کند؛ زشتی شکست، کام ما را دو چندان تلخ می‌کند. از این رو از رعایت منطق زیبا سازی ناگزیریم. وقتی فی‌الجمله می‌دانیم، برخی درک‌های زیبایی ما صحیح نیست، چون صندلی تماشای ما جای خوبی نیست، لازم می‌آید اول موضع خوبی برای بهتر دیدن پیدا کنیم، تا به غرور و فریب نیفتیم. بهار را با پاییز ببینیم و جوانی را با پیری و... این تفقه و ژرف اندیشی لازمه کار است و یکی از کارکردهای دین هم دادن چنین صندلی تماشای و منتظم و متناسب کردن فاصله ما با پدیده‌هاست.

انضمام‌های مجازی و مشکل زیباسازی

وقتی پدیده‌ای زیبا در ما ایجاد شیدایی می‌کند، برای آوردن آن به زندگی، ابتدا «ایجاد نسبت» با آن می‌کنیم و آن را به ملکیت یا

زوجیت خود و امثال آن در می‌آوریم. البته چنان که گذشت، این انضمام و ایجاد نسبت باید با ارتباطات زیبای معنایی صورت گیرد. حال چرا در پاسخ به میل زیباخواهی خود، وقتی مثلاً زیبا رویی را که در ما ایجاد کشش کرده را با اوصاف زیبایی، مثل صداقت و حیا و... به زوجیت (انضمام) خود در می‌آوریم باز الزاماً حیات زیبا نمی‌شود و حداکثر آنات زیبایی داریم؟! یعنی با زندگی و حیات ما مملو از «زیبایی ممتد و پایدار» نمی‌شود! پدیده زیبا که هست، رویکرد زیبا هم بوده است، درک ما هم عیبی نکرده است. پس مشکل کجاست؟ مشکل این است که پدیده زیبا واقعاً به زندگی ما راه نیافته، بلکه شکل مجازی و موهوم به ما منضم شده است. توضیح این که در این سطح حیات - که ما هستیم - پدیده‌های زیبا واقعاً «وصف حیات» ما نمی‌شوند و به زندگی ما راه نمی‌یابند، بلکه به نوعی نسبت توهمی و غیرحقیقی (مثل مالکیت و زوجیت و...) به ما ضمیمه می‌شوند. این مفاهیم (مالکیت و زوجیت و...) نه مفاهیم ماهوی‌اند و نه مفاهیم ثانی فلسفی - که لااقل منشأ انتزاع در بیرون داشته باشند - مالکیت، چیزی نیست که در بیرون غیر از پدیده‌ها (ملک) وجود داشته باشد و منشأ انتزاع (مثل تناسب برای مفهوم زیبایی) هم ندارد، بلکه ذهنی صرف‌اند. یعنی ذهن به منظور رفع احتیاج‌های حیاتی، آنها را ساخته و کاملاً جنبه وضعی و قراردادی و فرضی و اعتباری داشته و با واقع و نفس الامر سر و کار ندارند. پس بین ما و پدیده‌ها - اعم از زشت و زیبا - فاصله و نسبتی مجازی غیر واقعی قرار دارد. البته رویکردهای اخلاقی و آنچه زیبایی معنایی معرفی شد، وجودی حقیقی دارند، نه اعتباری؛ یعنی همه از نوع معقولات ثانی فلسفی‌اند و منشأ انتزاع بیرونی دارند. اما پر واضح است اینها علی‌رغم وجود حقیقی نمی‌توانند چیز موهومی را زیبا کنند، مثلاً و لو با ایثار، انسان صاحب و مالک چیز زیبایی شود، دست آخر زیبایی فقط از آن همان پدیده زیبا و از آن ایثار رخ داده است و هرگز نسبت مالکیت زیبا نمی‌شود. (دقت شود) از سوی دیگر، تا این نسبت‌ها زیبا نگردد، هرگز حیات زیبا نمی‌شود؛ چون پدیده‌های زیبا در حاشیه زندگی ما می‌مانند و به حیات ما راه نمی‌یابند و فقط در خیال مامسکن دارند. این همان است که در تعبیر دینی به دنیا معرفی شده و سراب و غیر قابل دسترس، که هر چه بدوی بدان نمی‌رسی.

بلایای زیباباب

بلایا نقش مهمی در این باره دارند؛ آنها نقاب‌های کذب را از چهره دنیای ما برمی‌دارند و زشتی زیبایی‌ها را رو می‌کنند. بلا نشان می‌دهد انسان واقعاً مالک نیست، چون مالک یعنی «کسی که قدرت تصرف دارد». آتش افتادن به باغ زیبایی که ما ظاهراً مالک آنیم، روشن می‌کند که ما واقعاً مالک آن نیستیم چون نمی‌توانیم در آن تصرف کنیم. سبزه‌هایش را نگه داریم، خزان یا آتش را از آن دور کنیم. خزان یا آتش، پدیده زیبارا از ما می‌گیرد و جز لحظه و آناتی، خاطره زیبا برایمان نمی‌ماند. هم چنین است زوجیت و ریاست و... بلا برای «هنرمند زیباساز» حیات خدماتی دارد؛ موهوم و فرضی و مجازی و عدمی بودن نسبت‌هایش را با پدیده‌های زیبا برایش «مشهود» می‌کند. چرا که به علت انس بدانها - و لو عقلاً - می‌داند - اما باور ندارد که هیچ نسبت واقعی و حقیقی و وجودی با پدیده‌ها ندارد. مشهود این مطلب هدیه بزرگی برای هنرمندی است که در پی زیبا سازی حیات است. خدمت دیگر بلا، نشان دادن چهره واقعی پدیده‌ها و میزان ماندگاری زیبایی‌هاست. چیزی که عمر چندماه یا چند فصل دارد، واقعاً می‌تواند یک عمر و یک زندگی را زیبا کند؟ این هم باور و شهودش در گردونه بلا حاصل می‌شود، فقط با شهودش است که میل زیباخواهی قانع به عدم امتداد می‌شود. هفته‌ها به یک جوان دل‌باخته، به صورتی زیبا بگویند معشوقه زیبایی شما به بیماری بدی دچار است، و لو عقلاً تأیید کنند نمی‌تواند دل بکند، تا وقتی که آثار بیماری در سر و صورت او نمایان شود و نقاب از زیبایی برکشد.

بلا و زیباسازی حیات

با آنچه از کارکرد بلا بیان شد، آیا بلا می‌تواند موجب زیبایی حیات بشود؟ یا فقط سفیر فراق است و زیباها را از ما می‌گیرد؟! در

مثل افرادی که انس‌شان فقط به کثرات و پدیده‌های عالم مُلک است و زیبایی‌های (البته غیر موهوم) آن در آنها شیدایی می‌آفریند و دائم به آرزوی زیبا سازی حیات خویش و پاسخ به میل باطنی خویش در پی انضمام آنها - البته به شکل مجازی - به زندگی خویش‌اند، هرگز بلا زیباساز نیست و زیباسوز است. همه بافته‌های ما را رشته می‌کند و پدیده‌هایی که بدانها دل داده بودیم، از ما می‌گیرد. ای بسا! ما که مأنوس خویش را از دست رفته می‌بینیم سر به جنون نهاده دست به انتحار بزنیم. اما برای کسانی که ژرف اندیش بوده‌اند، از بلایای کوچک و بزرگ برای خود و دیگران در گذشته، این حقیقت نفیس را یافته‌اند که «با هیچ پدیده‌ای در عالم ماده نمی‌توان نسبت و انضمام حقیقی برقرار کرد» و از سوی دیگر، در پس بهار، خزان و در پس جوانی و طراوت، پیری و فترت را دیده‌اند؛ پس دنبال چیزی را که بتوان با آن «نسبت وجودی» و حقیقی برقرار کرد گرفته‌اند؛ برای اینان بلا-زیباساز است. اینها الزاماً عارف نیستند، همین قدر که به اقتضای عقل سلیم از نسبت‌های مجازی و کثرات گذشته باشند و به وجودی ماندگار و زیبا آفرین در پس پرده عالم مُلک، ایمان داشته به او دل داده باشند کافی است؛ بلا خدمتش را به اینان می‌کند. کسی این قدر باور کرده باشد که مُعطی شیء نمی‌تواند فاقد شیء باشد و از سوی دیگر، اعطای زیبایی به پدیده‌های زیبا توسط خود اینها یا بغل دستی‌شان نبوده است، پس آن مُعطی غیرمادی باید زیبا باشد (و لو زیبایی‌اش را شهود نکرده‌اند) بلا، برای اینان زیباساز است. می‌گویید چگونه؟! با شروع بلاها، هر چه بیشتر نسبت‌های فرضی مالکیت و زوجیت - این آینه‌های مجازی - بشکند، آن نسبت واقعی و حقیقی که در درون هر معلولی با علت خویش هست - که عین ربط و وابستگی است - بیشتر رخ می‌نماید و مشهود می‌شود. هر چه میزان زیبایی‌های زودگذر پدیده‌های متکثر مادی با بلا زودتر کاهش یابد و قالب‌های کثرت بیشتر بشکند، چهره زیبایی ماندگار وحدت و توحید بیشتر نمایان می‌شود. از این رو، در تعالیم نورانی اهل بیت (ع) بلا برای مؤمن «کرامت» دانسته شده است. برای مؤمن، اولاً - بلا- دیدن زیبایی‌های مادی ملازم با درک عمیق‌تر از زیبایی شگرف‌تر عوالم دیگر است. و ثانیاً: این زیبا دیدن ملازم با زیبا شدن حیات آنهاست.

اثبات ملازمه

اثبات ملازمه اول نیازمند مقدماتی است: ۱. عالم مُلک تنزل یافته عالم مثال و عقل است. این هم به برهان، ثابت است و هم به قرآن (ان من شیء الا عندنا خزائنه). ۲. آنچه موجب «درک زیبایی» در عالم مُلک است: الف) تناسب و موزون بودن پدیده طبیعی؛ ب) وجود مُدرک، زیبایی در ماست. ۳. عالم مُلک، عالم تراحم است، چون محل کون و فساد و قوه و فعل است، ولی در عالم عقل و مجرد نه حرکتی است و نه کون و فساد. این هم در پدیده تأثیر می‌نهد و هم در مدرک زیبایی؛ یعنی هم از زیبایی پدیده‌های ملکی می‌کاهد و هم از مقدار درک ما. ۴. هر چه از عالم تراحم دور شویم، زیبایی بیشتر می‌شود. چون هم تناسب، تراحم ندارد و هم مُدرک قوی تر و لطیف تر می‌شود. با توجه به این مقدمات - که همه درجات خود اثبات شده است - اگر جان آدمی بتواند از عوارض مادی خویش مجرد حاصل کند و از کثرات عالم ملک بگذرد، هم مُدرک زیبایی لطیف تر می‌شود و هم چشم به عالم زیبایی‌های حقیقی و پایدار و ثابت باز می‌کند. بر این اساس، ملازمه دوم هم ثابت می‌شود: این انقطاع از طبیعت اگر «به شکل اضطراری» (مثل کشتی نشستگان در طوفان) باشد حداکثر، مفید لحظه‌های زیباست. اما «به شکل اختیاری» که نوعی سلوک معنوی و پاک سازی حیات و جان از شائبه‌های مادی است، منجر به زیباسازی حیات است. چون در گرو نسبت واقعی با عالم عقل است و مشکل نسبت‌های مجازی حل می‌شود. این پاک سازی حیات از شوائب مادی و عوارض آن، همان حیات طیبه قرآنی است که در گرو ایمان و اطاعت از خدا و امام (ع) پدید می‌آید و بس: (یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم)

در این جا دو مطلب مهم باید اثبات شود: الف) امام (ع) خود زیباترین جلوه خدای زیبایی ها در عوالم وجود (مُلک و مثال و عقل) است. در جای خود، به اثبات رسیده که همه عالم از مجرای خلیفه الله فیض وجود یافته است و آنچه از تناسب و موزونیت و زیبایی که در عالم مُلک و مثال و عقل است از جان پاک امام (ع) گذشته است و در هر نشئه تحقق یافته است، یعنی خود به نحو اکمل و اتم یافته و در مادون به اندازه قابلیت سرایت داده است: «نحن صنائع ربنا و الخلق بعدصنائعنا». خدای متعال که مُعطی وجود و زیبایی هاست و خود اصل وجود و معدن حُسن است، اوّل و بیشتر از همه در خلیفه خود (امام) جلوه کرده و این باعث شده است امام (ع) مظهر تام اسمای حسنای الهی بوده و زیباترین جلوه خدا در زمین و آسمان گردد. پرواضح است گر چه جسم امام (ع) طیب و طاهر است، اما حقیقت امام (ع) جان اوست والا- جسم او هم از خاک است و دست خوش تراحمات و تناسبات عالم ماده. این جان اوست که وجه الله است و آینه شفاف و بی نظیر خدا نما. چنان که امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: «الله آیه اکبر منی». ب) یافتن زیبایی پایدار و جاویدان، بهترین جلوه زیبایی خدا در زمین و آسمان (یعنی امام (ع)) در گرو نزدیکی ایجاد نسبت با اوست (چنان که در هر پدیده زیبای دیگرچنین بود) با این فرق اساسی و مهم که انسان با هیچ پدیده مُلکی - چه هم نوع، چه طبیعت - نسبت واقعی و حقیقی نمی تواند برگزار کند و نسبت ها همه، موهوم و فرضی اند، جز نسبت با امام (ع) که «تولی» نام دارد و یک نسبت واقعی و حقیقی است و این می تواند زیباساز حیات باشد. مشکل ما با پدیده های زیبای مُلکی چند چیز است: اولاً، زیبایی شان نسبت به پدیده های عالم مثل و عقل کم است (به علت تراحم مادی عالم مُلک ثانیاً، پایدار و ماندگار نیستند، به خاطر اجل داشتن هر پدیده مادی. ثالثاً، زیباسازی حیات در گرو انضمام پدیده زیبا به حیات است که این انضمام با پدیده های مادی اصلاً امکان ندارد، فقط نسبت های مجازی و غیر واقعی برای رفع مناقشات اجتماعی و... ساخته ذهن موجود است؛ که آن هم قابلیت زیبا شدن ندارد، پس نه پدیده زیبا به حیات ما بار می یابد و نه ما به حیات او منضم و بهره مند از زیبایی او می شویم. اما امام (ع) چنین نیست. او هم بهترین صنع و زیباترین جلوه خداست؛ هم ماندگارترین آن و هم رابطه و انضمام به او موهوم و مجازی نیست، بلکه ارتباط و انضمام به او که تولی نام دارد، نسبتی واقعی و حقیقی است؛ یعنی واقعاً ما را به او ضمیمه می کند و به حیات او بار می یابیم: جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جان های شیرین خداست این همان رسیدن به حیات محمدی است: «اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد و مماتی ممت محمد و آل محمد» درک زیبایی های ولی خدا در ما فقط کشش و زیبا کردن آنات نمی آفریند، بلکه ما را به سلوکی رهنمون می شود که منجر به گذشتن از خود و انضمام به او می گردد. بلا بیشترین خدمت را به این انضمام می کند که «خود» را از سالک می گیرد و به فنا و آستان امام (ع) می رساند: «التي حلت بفنائك». اما نکته مهم این که تقدیر بلا - مثل سایر تقدیرات - در دست سالک نیست و «بلاجویی» فقط در یک جا اختیاراً مُجاز است، آن هم در راه اعتلای کلمه الله و در رکاب امام (ع) است. از این رو کربلائیان این افتخار را داشتند که موقعیت بلاجویی بر ایشان فراهم شد. روزی در مکه امام حسین (ع) با این جمله بلاجویی را اجازه داد و کربلا شروع شد: «ای مردم هر کس می خواهد خون دلش را در راه ما بذل نماید و خود را آماده دیدار خدا نماید، با ما کوچ کند. من بامداد فردا با خواست خداوندی حرکت خواهم کرد.»

کربلا گالری زیبایی ها

با شناخت امام (ع) و درک زیبایی هایش او (حتی در حد درک زیبایی های معنایی، مثل سخاوت، شجاعت، عفت، کرامت و...) در انسان های لایق ایجاد کشش می شود؛ همان میل باطنی زیباخواهی بیدار می شود. دوست دارند حیات خویش را با زیبایی درک شده زیبا کنند. پس دست به ایجاد ارتباط و انضمام با این پدیده زیبا می زنند. «محبت» و «موالات» و «ارادت» مراتب اولیه این نسبت با امام (ع) (جلوه زیبایی ها) است. بسیاری از کربلائیها با دیدن چنین جلوه هایی شیفته شده، پی امام (ع) افتاده اند (مثل وهب، زهیر، حر و...) اما هنوز حیات اینها زیبا نشده است، تا به مرحله تولی برسند و این در گرو گذر از مرحله «نصرت» و رسیدن به منزل

ولایت است. یعنی انضمام کامل با گذشتن از «خود» برای ضمیمه شدن به معدن خیر و حُسن هستی است. در کربلا- هر چه بلا بیشتری شود، انضمام محبین و ارادتمندان به امام بیشتر می‌شود. هر چه بیشتر قالب های مجازی می‌شکند، نسبت با امام قوی‌تر و زیبایی بیشتر می‌شود. خداوند با بلاها آنها را رشد می‌دهد. برای نمونه؛ بلای بی‌آبی و عطش را ببینید: انسان فکر می‌کند مالک سبزه‌زار خوش منظره‌ای بودن و خادمین سیمین ساق داشتن با شرابی طهور سرکشیدن زیباساز حیات است! بلای عطش در کربلا اولاً: این پندار را پاره می‌کند. آب زلال و گوارا موجود است، اما تو مالک آن نیستی، سبزه و خرّمی... در تابستان آتش سوخته است. سوزش آفتاب داغ کربلا می‌گوید: تو صاحب سبزی سبزه‌زارها نیستی و... پس از این که بلا آینه مجازی را شکست، با بقا و اوج گرفتن موالات، محب را به سرای زیبایی‌ها می‌برد. علی اکبر (ع) می‌شود. بلاجویی حیاتش را واقعاً (نه توهماً) زیبا می‌کند. روز دوّم محرم پدر هنگام ورود به کربلا دست به آسمان بلند کرد و عرض کرد: اللهم انی اعوذ بک من الکرب و البلاء را در صورت بابا می‌بیند. او هم قطره آبی برای دل‌بند خویش ندارد. بلای عطش چنان می‌کند که با جراحات شدید می‌گوید: «یا أبه العطش قد قتلنی و ثقل الحديد أجهدنی، فهل الی شربه من ماء سبیل أتقوی بها علی الاعداء» و پدر را به گریه می‌اندازد و وعده آب از دست رسول‌الله (ص) به او می‌دهد و لحظه‌هایی بعد صدای او، نیمه جان در میدان بلند می‌شود: «یا ابتاه علیک السلام هذا جدی رسول الله یقرئک السلام» پدر جان سلام بر تو باد! این جدم رسول خداست، سلام به تو می‌رساند. و کربلا پر از این معاینات و مکاشفات سیّوحی است. أسلم بن عمرو، غلام ترک زبان امام (ع) اگر به کربلا راه نمی‌یافت و بلاجو نمی‌شد، زیباترین چهره حیاتش سر سفره مولا- نشستن یا آزاد شدن و دوست خوبان ماندن می‌بود، اما می‌دانی بلاجویی او به کجا کشید؟ وقتی زیر تیر و ترکش با سر و صورت خونین زمین خورد، نیمه جان است که امام (ع) او را می‌یابد. ولی وی را در آغوش می‌کشد و می‌گیرد. کی أسلم بدون بلاجویی توانست به این مرتبه برسد؟ لبخند أسلم و گریه امام یک دنیا حرف است. چون که ایشان خسرو دین بوده‌اند وقت شادی شد چو بگسستند بندسوی شادروان دولت تاختند کُنده و زنجیر را انداختند دور ملک است و گه شاهنشهی گر تو یک ذره از ایشان آگهی‌ها، قصه وقتی اوج می‌گیرد که دم جان دادن، امام (ع) با این غلام همان کاری را می‌کند که با علی اکبر خویش کرد: «فوضع خده علی خده» صورت به صورت أسلم می‌نهد و أسلم بن عمرو مستغرق در زیبایی این جلوه به حیات محمدی بار می‌یابد و یکی از راه یافتگان مقام «حَلَّتْ بِنَائِکَ» می‌گردد. گمان نکنی، این زیبا شدن لحظه‌ای است! هم آغوشی با حسین (ع) مرتبه‌ای از حیات است که دیگر بازگشت ندارد و علی‌الابد پایدار می‌ماند (متحد جان‌های شیرین خداست) «سعید بن عبدالله حنفی»؛ اگر بلاجویی او را امام و جلودار امام در بهشت می‌کند و این مقام را شب عاشورا از بین دو انگشت ولی خدا ملاحظه می‌نماید، چرا مست و مسرور نباشد و ظهر عاشورا، خود را سپر بلای امام خویش برای اقامت نماز نکند؟! اورهمی بیند چرا نبود دلیر پشت دار و جان سپار و چشم سیروقتی با سر و صورتش و چشم و پهلوی زخمی زمین افتاد از امام خویش سؤال کرد: «اوفیت یا بن رسول‌الله؟ آیا وفا کردم» و تأیید شنید: «نعم أنت أمامی فی الجنة؛ بله! تو جلودار من در بهشتی!». و باز «نافع بن هلال» جوان خوش سیمایی که در کربلا عقد و نامزدی او می‌گذرد، هنوز به حجله دامادی نرفته است. وقتش که می‌رسد، نامزدش به او می‌گوید: «کجامی روی پس از تو چه کسی مرا سرپرستی کند؟» امام هم به کمک نامزد او می‌آید، شاید همین نسبت مجازی را بچسبند و عافیت طلبی پیشه کند، فرمود: «نافع، جدائی تو برای همسرت، ناگوار است، کاش شادی او را بر میدان رفتن، برمی‌گزیدی». اما او تنها نسبت حقیقی و جاویدان را یافته است و حاضر نیست از زیبا کردن آن با سرخی خون خویش - که محبوب ترین قطره نزد خداست - بگذرد، پاسخ می‌گوید: ای فرزند رسول خدا! چنانچه امروز را یاری نکنم، فردا پاسخ رسول خدا را چگونه بگویم؟ «جُون» غلام سیاه و بدبویی که بدون نسبت تولی، زیباترین لحظاتش جز زندگی‌ای مثل من و شما نبود. اما این نسبت متعالی او را به حیاتی زیبا رساند، بلکه صورتی زیبا و بویی خوش هم بدو داد. امام به او فرمود: «تو از جانب من آزادی، تو در جست و جوی عافیت از پی ما آمدی. اینک خود را به راه ما گرفتار مساز!» چون عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! من در آسودگی بر سر خوان شما باشم و در روزگار گرفتاری از شما

دست بردارم؟! به خدا سوگند! بدبو و کم آبرو و سیاهم، بهشت را بر من ارزانی دار، تابویم خوش و آبرویم شریف و رنگم سپید شود. نه به خدا قسم! از شما جدا نمی‌شوم، تا این خون سیاهم با خون شما بیامیزد.» به دریایی در افتادم که پایش نمی‌بینم من آزادی نمی‌خواهم که با یوسف به زندانم سپس او - که رضوان خدا بر او باد - پیکار کرد تا به شهادت رسید. امام بر بالین او آمد و عرض کرد: «خدایا چهره او را سفید و بوی او را خوش گردان و با نیکان محشورش فرما و میان او محمد و آل محمد آشنایی آور». هنگام دفن او را سپید و نورانی و خوش بو یافتند. از امام زین العابدین (ع) نقل شده که فرمود: مردم پس از عاشورا در میدان جنگ حاضر شده و شهدا را دفن می‌کردند و جنازه جُون را بعد از ده روز، در حالی که بوی مشک از آن برمی‌خاست پیدا کردند. و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

تولی جوهره حیات

تولی و ایمان انسان را به خزائن اشیا نفوذ می‌دهد و به زیبایی‌های ماندگار و پایدار راه می‌دهد. آن جا زوجیت و ملکیت، اعتبار و فرض ذهنی نیست، نسبت‌های حقیقی و وصف خود حیات است. اگر حورالعین، زیبا صورتانی بی‌ظنیرند که به تزویج مؤمن در می‌آیند، به عقد و اعتبار نیست، بلکه «زوجیتی حقیقی» و انضمامی واقعی است. اگر باغ و بوستان و میوه‌ای هست، به نحو ملکیت واقعی است؛ یعنی اراده کند تصرف صورت می‌گیرد، هر طور که بخواهد. چون اینها همه اوصاف جانِ مومن هستند که خدای صورت آفرین آن را به صورتی چنین تجلی داده است. از همین رو، در روایات آمد، که ایمان و عمل صالح است که قصرها و قصورها برای مؤمن می‌شود. پس برگشت همه زیبایی‌ها در این سطح از حیات به همان ایمان است و همان گونه مؤمن و ایمان، نحوی از اتحاد دارند، مؤمن و آن‌زیبائی‌های وصف ناپذیر نحوی از اتحاد دارند و این زیبایی ایمان است که تجلی می‌کند: (لکن اللّٰه حَبَّ الْيَكْمِ الْاِيْمَانِ وَ زَيْنُهُ فِي قُلُوبِكُمْ) البته ظرف ظهور عمومی این حقایق، قیامت است و الا در همین نشئه برای اولیا مشهود است. بالاتر از اینها هم کسانی هستند که نظر به وجه الهی محظوظند و به حور و قصور توجهی ندارند که حال خود ابا عبد الله (ع) و سپس برخی خواص کربلا، چنین است که ما را به مقام اینان راهی نیست.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه‌های مختلف

مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

